

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۳،  
تابستان ۱۳۹۲، ص ۹۶-۷۵

## تبیین و بررسی صحت و فساد از منظر دانشیان اصول\*

عبدالکریم عبداللهی نژاد

استاد دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد

Email: abdolahi-k@um.ac.ir

سید علی جبارگلباغی ماسوله<sup>۱</sup>

دانشجوی دوره دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

Email: pm.sadra87@gmail.com

### چکیده

امروزه در نوشته های اصولی، بحث و تحلیل درباره ی صحت و فساد، مرکز توجه قرار دارد. همین امر، نیاز به تبیین ساختار کنونی بحث صحت و فساد را به صورتی متشکل و منطقی فرا روی می نهد؛ لذا نوشتار حاضر، در راستای نیل به این مهم، در پژوهشی توصیفی - تحلیلی، متکی بر روش کتابخانه ای، با نگاهی مسئله محورانه، مباحث صحت و فساد را در دو بخش مفهوم شناسی و حکم شناسی مدون می سازد و به بیان و بررسی دیدگاه ها و استدلال های دانشیان اصول درباره ی مباحثی همانند: معنای صحت و فساد، تقابل، معروض و گونه های صحت و فساد و نیز انتزاعی، عقلی یا جعلی بودن صحت و فساد و تفصیل های مطرح شده، می پردازد و بدین ترتیب، افزون بر هویدا ساختن سامان کنونی و منطقی بحث، به نشان دادن سیر تکوین بحث نیز نظر دارد.

**کلیدواژه ها:** صحت، فساد، مفهوم شناسی صحت و فساد، حکم شناسی صحت و فساد.

\*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱۱/۰۶؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۱/۰۴/۰۲.

<sup>۱</sup>. نویسنده مسئول

## مقدمه

اندک بررسی نوشته های فقهی فقیهان شیعه گواهی می دهد که واژه های صحت و فساد و به تبع آن صحیح و فاسد، در گستره ی واژگانی ادبیات فقه شیعه جای دارد؛ چنانکه کاربرد این واژه ها در مباحثی چند از دانش اصول فقه شیعه نیز مشاهده می گردد.

اگر چه در سده ی اخیر، در نوشته های دانشیان اصول فقه شیعه، تحلیل و بحث درباره ی خود صحت و فساد مورد توجه قرار دارد، لیک این بحث در نوشته های دانشیان اصول پیش از دوره ی تفوق مجتهدین اصولی بر اخباریان، چندان دیده نمی شود. دانشیان اصول پیشین نوعاً در حد چند جمله و آن هم به صورت پراکنده و غیر مستقل، درباره ی تعریف و تقابل صحت و فساد مطالبی را بیان می داشتند (برای نمونه: علم الهدی ۱/۲۶۱، ابن زهره، ۲/۳۰۷، عاملی، ۹۶/۹۷، ۹۸، فاضل تونی، ۱۰۶)

این که چرا دانشیان اصول پیشین به مانند امروزیان به این بحث توجه نشان نمی دادند، شاید علت را در این گمانه ها می توان جست که اینان ریشه ی بحث مذکور را در علم کلام می دانستند و یا ابهامی در آن نمی دیدند و لذا بحث از صحت و فساد را از اهداف و مقاصد اصولی بیرون می شمردند؛ افزون بر این که دانش اصول فقه شیعه نیز در مسیر تکامل خود به استقلال و رشد و فربگی کنونی نایل نیامده بود، تا تحلیل و استدلال درباره ی دیگر مباحث اصولی مرتبط با صحت و فساد را در گرو بحث از خود صحت و فساد بیابد.

به هر حال، ظاهراً، بیراه نیست اگر گفته شود: مرحوم علامه ی حلی، نخستین دانشی اصولی است که به بحث درباره ی صحت و فساد روی می نهد، (علامه حلی ۱/۱۲۱-۱۲۰، ۲/۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸) و پس از او، اندک اندک، این بحث، در نوشته های دانشیان اصولی مقارن دوره ی اخباری گری، درخور توجه قرار می گیرد. چنانکه مرحوم شیخ بهایی بحث از صحت و فساد را در کتاب زبده الاصول خود جای می دهد (شیخ بهایی، ۱۵۱-۱۵۰) پس از تفوق مجتهدین اصولی بر اخباریان، مرحوم میرزای قمی (۱/۳۶۵-۳۶۲) و به تبع او دیگران نیز بحث از صحت و فساد را در نوشته های اصولی خود جای دادند (اصفهانی، الفصول الغرویه ۱/۱۴۱-۱۳۹) به نظر می رسد این زمان مرحوم شیخ اعظم است که بحث درباره ی صحت و فساد روی به فربگی می نهد (کلاتری ۱/۷۳۹-۷۳۲) و در گذر زمان تا به امروز آرام آرام پرسش ها و مسائلی نو به آن افزوده می شود.

با این همه، امروزه دو نکته، قابل توجه است؛ نخست این که در برابر مشهور دانشیان

اصولی امروزین، هنوز دسته‌ای دیگر از دانشیان اصول - هر چند اندک - مشاهده می‌شوند که گویی به بحث صحت و فساد همانند دانشیان اصولی پیشین می‌نگرند؛ لذا ایشان در نوشته‌های اصولی خود یا از بحث صحت و فساد سخنی به میان نمی‌آورند (برای نمونه: حائری ۵۵/۱-۴۷، ۱۹۰-۱۸۳) و یا تنها به چند جمله بسنده می‌کنند (برای نمونه: هاشمی، سید محمود ۱۰۷/۳) و اگر هم مطالبی را به تبع مشهور مطرح می‌سازند و به نقادی آن زبان می‌گشایند، به غیر ضروری و بی‌ثمر دانستن آن نیز اشعار می‌دارند (برای نمونه: خمینی ۳۰۳/۲).

دو دیگر اینکه: در پی فریبگی بحث و بروز دیدگاه‌های متفاوت، نیاز به تدوین و تبیین ساختار و سامان کنونی بحث صحت و فساد به صورتی متشکل و منطقی، به شدت خودنمایی می‌کند؛ لذا نوشتار حاضر، با توجه به این ضرورت علمی، در پژوهشی توصیفی - تحلیلی، متکی بر روش کتابخانه‌ای، به صورت مسأله محور، در مسیر نیل به این مهم گام می‌پوید تا با تبیین ساختار و سامان کنونی بحث صحت و فساد، جایگاه تکاملی کنونی آن را آشکار سازد. بر این اساس، نوشتار حاضر، با این پرسش اصلی روبه‌روست که با توجه به مطالبی که دانشیان اصول فقه شیعه درباره‌ی صحت و فساد بیان داشته‌اند، چه سامان و ساختاری را می‌توان برای بحث صحت و فساد تبیین و ترسیم کرد؟

بررسی‌ها نشان می‌دهد، با توجه به مطالب بیان شده‌ی دانشیان اصول امروزه می‌توان بحث درباره‌ی صحت و فساد را در دو سطح مفهوم شناسی و حکم شناسی دسته بندی و تحلیل و بررسی کرد، این همان فرضیه‌ای است که متغیرهای پژوهش ارائه شده در نوشتار حاضر را در بردارد.

بنابراین، نوشتار حاضر، باروی نهادن به تبیین و تحلیل و بررسی دیدگاه‌ها و استدلال‌های دانشیان اصول فقه شیعه، درباره‌ی معنای صحت و فساد، تقابل و معروض آن دو، مباحث بخش مفهوم شناسی بحث صحت و فساد را سامان می‌دهد و آن گاه در سطح حکم شناسی، از تبیین و تحلیل و بررسی دیدگاه‌ها و استدلال‌های دانشیان اصول فقه شیعه درباره‌ی جعلی، انتزاعی و یا واقعی بودن صحت و فساد سخن به میان خواهد آورد.

## الف) مفهوم شناسی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که مهم‌ترین استعمالات صحت را در موارد سه‌گانه‌ی زیر می‌توان

رصد کرد:

۱- گاه صحت در برابر عیب و صحیح در برابر معیب (معیوب) به کار می‌رود. در فقه، این کاربرد را در ابواب خیار می‌توان دید. صحت یعنی عدم نقصان از خلقت اصلی و ترتب اثر مطلوب بر آن به نحو کامل، و عیب یعنی اختلال در شیء از جهت امور کمالیه‌ای که در قوام شیء دخیل نیستند و تنها عدم ترتب کامل اثر مطلوب را در پی دارند؛ بنابراین، معیب یعنی چیزی که اثر کامل قابل انتظار بر آن مترتب نیست؛

۲- گاه صحت در برابر فساد و صحیح در برابر فاسد دارای کاربرد است. در فقه، این کاربرد در ابواب عبادات و معاملات رؤیت می‌شود. صحت در نزد عرف از کیفیات و حالات می‌باشد و صحیح یعنی شیء دارای حالت متعادل و طبیعی و فساد یعنی اختلال در امور قوام دهنده‌ی شیء که عدم ترتب اثر مطلوب را به طور کلی در پی دارد و لذا فاسد یعنی چیزی که اصلاً بر آن اثری مترتب نیست.

صحت و فساد گاه در امور خارجی است و گاه در امور شرعی است که بی شک صحت و فساد در امور خارجی محل بحث اصولی نیست و تنها بحث از صحت و فساد در امور شرعی - اعم از عبادات و معاملات - محل کلام است (قدسی ۶۰۸/۱، خویی ۳۸۸/۲، کاظمی ۴۵۷/۲، هاشمی، سید علی ۱۶۸/۱).

اگر چه از سخن برخی از دانشیان اصول فقه شیعه، تمایل به فراگیری بحث در همه‌ی موارد استعمال صحت به مشام می‌رسد (برای نمونه: خمینی، ۳۰۴/۲)، لیک این تنها، استعمال سوم است که محل سخن و بحث دانشیان اصول می‌باشد؛ چنانکه در دانش اصول این صحت است که کانون اصلی بحث را سامان می‌دهد و از فساد، تنها به تبع و در حاشیه‌ی بحث صحت، سخن به میان می‌آید.

## معنای صحت و فساد

### ۱- معنای لغوی

صَحَّةٌ بر وزن فَعْلَه، مصدر صَحَّ يَصِحُّ از باب فَعَلَ يَفْعَلُ است. دانشیان واژه پژوه زبان تازی، به هنگام تبیین معنا و استعمال حقیقی واژه‌ی صحت، کاربرد حقیقی صحت را در برابر سقم و بیماری و عیب و ریب بیان می‌دارند و آن را به عافیت، از بین رفتن کسالت و بیماری و پاک و بری بودن از عیب و ریب معنا می‌کنند (طریحی، ۵۸۶/۲، مصطفی، ۵۰۷، ابن فارس ۲۸۱/۳، بکائی، ۴۴۰، ابن منظور ۲۸۸/۷-۲۷۸، زبیدی ۱۱۶/۴-۱۱۵، فیروز آبادی، محمد بن یعقوب

۲۴۱/۱ چنان که از کاربرد واژه‌ی صحیح در برابر مریض، ناقص و باطل گزارش می‌دهند (فیومی ۴۵۵/۱، ابن منظور، ۲۸۸/۷، طریحی، ۵۸۶/۲، زبیدی ۱۱۷/۴).

اینان، استعمال صحت را در برابر بطلان و به معنای سقوط قضا و نیز ترتب اثر مطلوب بر عقد - که به ترتیب، در عبادات و معاملات فقه، از آن سخن می‌رود - استعمالی مجازی می‌شمرند. (طریحی ۵۸۶/۲، فیومی ۴۵۵-۴۵۴/۱، مصطفی، ۵۰۷)

فساد، مصدر فَسَدَ یَفْسُدُ از باب فَعَلَ یَفْعَلُ است. دانشیان لغت عرب، فساد را در برابر صلح و صلاح، به معنای هلاکت، اضمحلال، تغیر، تلف، خلل، اضطراب، وارد کردن ضرر و بطلان می‌دانند؛ چنان که فاسد را به باطل و ساقط معنا می‌کنند (فیروز آبادی، محمد بن یعقوب ۳۳۵/۱، ابن منظور ۲۶۱/۱۰، بکائی، ۶۲۷، زبیدی ۱۶۴/۳، مصطفی، ۶۸۸).

## ۲- معنای صحت و فساد در نوشته‌های دانشیان اصول

اگرچه گاه، دانشیان اصول، معنای صحت و فساد را از بدیهیات می‌شمرند (کاظمی ۶۰/۱) و از این سخن می‌گویند که اصولیان، در خصوص واژه‌های صحت و فساد، اصطلاحی خاص ندارند و کلامشان به همان معنای عرفی و لغوی صحت و فساد معطوف و تفسیر و تنزیل می‌گردد (همان، رشتی ۱۳۲/۱) و معنای عرفی و لغوی صحت و فساد را درستی و نادرستی تعریف می‌کنند (کلانتری ۳۴/۱، ۴۵، ۷۳۵، کاظمی ۶۰/۱، بروجردی، سید حسین، ۳۸) و اگر چه اذعان می‌دارند که صحت در نزد همگان به یک معنا است و اختلاف مفهومی‌ای در این بین وجود ندارد و آن تفاوتی که گاه در کلام و نوشته‌ها مشاهده می‌شود، تنها اختلاف در تعبیر و نهایتاً اختلاف در مصداق‌ها به جهت اختلاف در آثار و اغراض می‌باشد (حکیم ۵۵-۵۶/۱، ۴۲۷، عراقی ۱۳۹-۱۳۸، بروجردی، محمد تقی ۷۴/۱، خمینی ۳۰۴/۲، ملک‌ی ۲۶-۲۵، مشکینی ۲۸۷/۱، آخوند خراسانی ۳۵-۲۸۹)، لیک دقت و بررسی علمی در نوشته‌های دانشیان اصول فقه شیعه واقعیت متفاوتی را فرا روی می‌نهد؛ چه اینکه گذشته از تلاش برخی از دانشیان اصول برای اینکه معنای عرفی و لغوی مذکور را به سمت و سو و مطابق معنای مورد نظر خویش جهت دهی و تفسیر نمایند (برای نمونه: فیاض ۱۳۵/۱، کاظمی ۶۰/۱، خویی ۳۴/۱، کلانتری ۳۴/۱، رشتی ۱۳۲/۱، بروجردی، سید حسین، ۳۸)، و افزون بر اینکه نزاع جدی درباره‌ی تعیین معنای واحد ادعا شده، دیده می‌شود (برای نمونه: طباطبائی ۳۸-۴۰/۱، آخوند خراسانی ۳۵/۱) می‌توان در نزد دانشیان اصول چهار معنا را برای صحت و فساد، جست و گزارش کرد؛ چنان که برخی از همین دانشیان اصول به وجود اختلاف در نفس معنای

صحت و وجود معانی متعدد تصریح دارند (طباطبائی ۴۰/۱، قدسی ۹۸/۱-۹۶).

۱- صحت به معنای اجزاء و سقوط اعاده و قضاء در عبادات، و ترتب اثر مقصود در معاملات است؛ چنانکه فساد به معنای عدم اجزاء و ثبوت اعاده و قضاء در عبادات و عدم ترتب اثر مقصود در معاملات می‌باشد. این تعریف که به فقهاء منسوب است (قمی ۳۶۲/۱، ۳۶۴، رشتی، ۱۳۲، آخوند خراسانی ۳۵/۱، ۲۸۹، حکیم ۴۲۷/۱، ۴۳۰، کاظمی ۶۰/۱، فیاض، ۱۳۵/۱)، تعریفی است که نوع دانشیان اصول پیشین و نیز برخی از معاصران آن را برگزیدند (علم الهدی، ۱۷۹/۱، ۱۸۱، علامه حلی ۳۱۵/۲، ۳۱۶، عاملی ۹۶، ۹۷، وحید بهبهانی ۱۶۳/۱، ۱۷۳، شیخ بهایی، ۱۵۰، اصفهانی، الفصول الغرویه / ۱۴۰-۱۳۹، ۱۴۱، هاشمی، سید محمود ۱۰۷/۳).

سیاری از دانشیان اصول بر این تعریف خرده گرفته‌اند؛ برخی این تعریف را مستلزم دور می‌دانستند؛ بدین بیان که اگر معنای مذکور صحت، برای ماهیات شرعیه - مثل نماز - معتبر دانسته شود، از آنجا که اسقاط قضاء و اداء، خود حکمی از احکام نماز است، لذا توقف موضوع بر حکمی لازم می‌آید که خود آن حکم بر همان موضوع متوقف است (رشتی، ۱۳۲)، اما باید دانست که صحت و فساد، از لوازم وجود خارجی است و لذا آن چه که صحت، وصف آن قرار می‌گیرد، فرد خارجی است، نه ماهیت شرعی کلی.

برخی دیگر، این تعریف منسوب به فقیهان را، نه تعریف صحت و فساد، بلکه تنها بیان لوازم آن دو می‌دانند، زیرا بسی روشن است که لازمه‌ی صحت و فساد در عبادات، اجزاء و عدم اجزاء، سقوط و عدم سقوط اعاده و قضاء، و در معاملات، ترتب و عدم ترتب اثر مقصود می‌باشد. (آخوند خراسانی ۳۵/۱، ۲۸۹، حکیم، ۴۲۷-۴۲۸/۱، کاظمی ۶۰/۱، خوبی ۳۴/۱، فیاض ۱۳۵/۱، واعظ ۱ ق ۱۳۱/۱)

بی‌شک، آن چه این ایراد را تقویت می‌کند، سخن برخی از دانشیان واژه پژوه زبان تازی است که معنای مذکور صحت را، معنایی مجازی می‌شمارند. (طریحی ۵۸۶/۲، فیومی ۴۵۵/۱-۴۵۴)

۲- شماری از دانشیان اصول صحت و فساد را - چه در عبادات و چه در معاملات - به ترتب و عدم ترتب اثر مطلوب و مقصود برشی تعریف کرده‌اند؛ صحیح یعنی چیزی که اثر مطلوب و مرغوب بر آن مترتب باشد و فاسد چیزی است که بر آن اثری مترتب نمی‌شود به گونه‌ای که گویی آن شیء اصلاً مصداقی برای کلی طبیعی عبادی یا معاملی نمی‌باشد. (ابن

زهره ۳۰۷/۲، قمی ۳۶۵/۱ - ۳۶۴، کاظمی ۴۵۷/۲، خویی ۳۸۸/۲، طباطبائی ۳۹/۱، هاشمی، سید علی ۱۷۰/۱ - ۱۶۸، قدسی ۹۸/۱ - ۹۷) برخی از این دسته از دانشیان اصوله برای اثبات سخن خود، عرف و تبادل عرفی را شاهد و دستاویز قرار می‌دهند (قدسی ۶۰۸/۱). البته باید توجه داشت، افزون بر اثبات نکردن عرف و تبادل عرفی ادعا شده که دارای معارض نیز می‌باشد، ترتب اثر مطلوب، رتبتاً، متأخر از عمل صحیح و لذا از لوازم صحت به شمار می‌آید.

۳- صحت به معنای جامعیت اجزاء و شرائط و همه‌ی امور معتبر در شیء و فساد، فقدان برخی از این اجزاء و شرائط و امور معتبر می‌باشد؛ لذا فرد واجد تمام اجزاء و شرائط و امور معتبر، صحیح و فرد فاقد یکی از امور مذکور، فاسد نامیده می‌شود. ارائه دهندگان این تعریف، اطلاق عرفی و نیز تبادل را دلیل بر درستی سخن خود می‌دانند؛ تبادل تامه‌الاجزاء و شرائط بودن برای واژه‌ی صحیح؛ و تبادل و فاقد بعض اجزاء و شرائط بودن، برای واژه‌ی فاسد (کلانتری ۴۵/۱، رشتی، ۱۳۲، مظفر ۳۰۹/۲ - ۳۰۸).

درباره‌ی این تعریف، که برخی آن را به فقها، نیز منسوب داشته‌اند (قدسی ۶۰۸/۱) از نظر نباید دور داشت گذشته از این که تبادل ادعا شده، ثابت نگردیده است و از وجود معارض نیز مصون نمانده است، جامعیت اجزاء و شرائط، حیثیت کمیت می‌باشد و با تمامیت و نقصان مرتبط است و حال این که حیثیت صحت، حیثیت کیفیت و حالات بوده و لذاست که برشی فاقد برخی از اجزاء و شرایط حقیقتاً فاسد گفته نمی‌شود ولی گاه بر همین شیء فاقد برخی از اجزاء و شرایط صحیح اطلاق می‌شود.

۴- اگر چه دسته‌ای از دانشیان اصوله معنای لغوی صحت را تمامیت می‌دانند و یا آن را به تمامیت، و فساد را به نقصان تعریف می‌کنند (آخوند خراسانی ۳۵/۱، ۲۸۸، واعظ ۱ ق ۱۳۱/۱، فیاض ۱۳۵/۱، ۱۳۷، بروجردی، محمد تقی ۷۳/۱، حکیم ۴۲۷/۱، خویی ۳۴/۱) لیک اینان در تبیین تمامیت، دچار اختلاف شده‌اند و لذا سه گرایش عمده را شکل داده‌اند.

۱- در نزد برخی از دانشیان اصوله صحت به معنای تمامیت از حیث ترتب اثر می‌باشد؛ صحت و تمامیت، و فساد و نقصان یکی هستند. اینان تمامیت و نقصان را به ترتیب، ترتب و عدم ترتب اثر مقصود از شیء، تعریف می‌کنند و این معنا را در عبادات و معاملات یکسان می‌شمارند و بروز اختلاف بین عبادات و معاملات را از تفاوت اثر بین این دو، ناشی می‌دانند. ارائه دهندگان این تعریف، گاه، عرف و لغت را گواه و مؤید تعریف خویش قرار می‌دهند.

(آخوند خراسانی ۲۸۸/۱-۲۸۷، مشکینی ۲۸۷/۱، بروجردی، محمد تقی ۷۴/۱-۷۳، ۴۵۲/۲، عراقی ۱۳۹/۱-۱۳۸، ۳۸۴).

علاوه بر این که می‌توان در فرهنگ‌ها و مجامع لغت عرب، به مترادف بین صحت و تمامیت، و استعمال حقیقی صحت در معنای تمامیت دست یافت؛ چنان که برخی از دانشیان اصول نیز بدین مسأله اذعان دارند (سبحانی ۶۸/۱) صحت نمی‌تواند به معنای تمامیت، به لحاظ ترتب اثر باشد؛ زیرا تمامیت عبارت است از این که شی، همه‌ی آن چیزهایی را واجد باشد که در تحقق و قوامش معتبر است و بسی روشن است که آثار در این تحقق، فاقد مداخلیت هستند (حکیم ۴۲۷/۱-۴۲۶).

۲- دیگرانی از دانشیان اصول، تمامیت را به ترتب آثار به واسطه‌ی انطباق با عناوین مورد انتظار اشیاء، تعریف می‌کنند. اینان می‌گویند: اگر چه این موجود خارجی است که به لحاظ ترتب آثار، به صحت و فساد متصف می‌گردد، لیک این اتصاف و ترتب، نه به لحاظ ذات موجود بما آنه موجود، بلکه به لحاظ عناوین مورد انتظاری است که موجود با آن منطبق می‌گردد؛ بنابراین، آثاری که بر موجود خارجی مترتب می‌شود، پیامد و نتیجه‌ی عنوانی است که بین موجود خارجی و اثر، واسطه می‌باشد؛ مثلاً، حرکات و سکانات خارجی، به اعتبار انطباق با عنوان نماز، آثار نماز بر آن مترتب و به صحت متصف می‌گردند (بروجردی، سید حسین / ۲۵۴، ۳۹-۲۵۲).

البته در برابر سخن مذکور، نباید از بیان این حقیقت غفلت ورزید که صحت و فسادی که وجود خارجی به آن‌ها متصف می‌گردد، دو وصف حقیقی خارجی و از لوازم موجود خارجی هستند نه ماهیت ذهنی و لذا منشأ اثر نیز خارج و فرد خارجی است، نه ماهیت و عنوان مورد انتظار (قدسی ۶۱۰/۱، سبحانی ۶۸/۱).

۳- گروهی از اصولیان، تمامیت را به جامع اجزاء و شرایط تعریف می‌کنند. ایشان، حیثیات دیگر را به طور کلی از معنای تمامیت خارج و بیگانه می‌دانند و آن‌ها را تنها از لوازم و آثار مترتب بر تمامیت مذکور و در رتبه‌ای متأخر از آن می‌شمارند؛ چه اینکه امور مرکب از اجزاء و شرایط، با قطع نظر از آثار و لوازم، به اعتبار همان اجزاء و شرایط، دارای واقعیت و حقیقت می‌باشند، حال این که آثار و لوازم، بدون اجزاء و شرایط سامان دهنده‌ی امر مرکب، واقعیتی را واجد نیستند. (فیاض ۱۳۵/۱، ۱۳۷، واعظ ۱ ق ۱۳۱/۱)

تعریف ارائه شده، مورد این نقد قرار دارد که آنچه از بررسی کاربرد واژه‌های تام و ناقص



به دست می‌آید و ارتکاز عرفی هم با آن مساعدت دارد، جدایی صحت از تمامیت، و فساد از نقصان است؛ چه این که تمامیت و نقصان با ترکیب و اجزاء و شرایط مرتبط می‌باشد، ولی صحت و فساد با حالات و حیثیات مطلوب، بدون توجه به اجزاء و شرائط، در ارتباط است، به این جهت است که می‌توان شیء فاقد جزء و شرط را به صحت توصیف کرد. (هاشمی، سید محمود ۱۳۹۰/۱-۱۸۹)

به نظر می‌رسد اینکه، این دسته از دانشیان اصول، صحت و فساد را مترادف و بلکه گاه، مساوق تمامیت و نقصان می‌دانند، بدین جهت است که در برخی روایات و نیز در اطلاقات و استعمالات فقهی، برای فاقد جزء و شرط، واژه‌ی فاسد، و برای جامع جمیع جهات، واژه‌ی صحت به کار رفته است. (طباطبائی ۴۰/۱، سبحانی ۱۴۱/۱-۱۴۰)

اما این خود نمی‌تواند برای تعریف صحت به تمامیت مجوز باشد؛ زیرا لازمه‌ی ترادف و تساوق بین صحت و تمامیت و همچنین فساد و نقصان، این است که هر یک به نحو استعمال صحیح به جای دیگر به کار رود و حال این که صحت و تمامیت و همچنین فساد و نقصان، حیثیت‌های متغایر از هم هستند که هیچ یک را نمی‌توان به جای دیگری نهاد و مراجعه به عرف نیز چنین چیزی را تأیید نمی‌کند؛ چه این که از یک سو اتصاف شیء به صحت و فساد پس از تحقق وحدت حقیقه‌ی آن شیء و به لحاظ آثار و حالات می‌باشد، ولی اتصاف شیء به تمام و نقص به اعتبار حصول و عدم حصول وحدت حقیقه‌ی شیء از انضمام بعضی از اجزاء به اجزاء دیگر می‌باشد (طباطبائی ۳۸-۳۹/۱، هاشمی، سید علی ۱۶۹/۱).

به دیگر سخن، اطلاق نقص و تمام بر اشیاء، غالباً به حسب اجزاء است و حال اینکه استعمال و اتصاف به صحت و فساد، غالباً به حسب کیفیات و احوال می‌باشد. به هنگام بررسی موارد استعمال کلمه ناقص و تام، این استعمال در جائی مشاهده می‌گردد که شیء متصف به تمامیت و نقص، چه مرکب و چه بسیط، دارای مراتب تشکیکی است و حال اینکه چنین چیزی در استعمال واژه‌های صحت و فساد، رؤیت نمی‌شود؛ پس معیار و ملاک استعمال صحت و فساد با معیار و ملاک استعمال تام و ناقص تفاوت دارد. (ملکی ۲۸-۳۱/۲)

از سوی دیگر، فساد عبارت از کیفیت وجودی است که بر شیء عارض می‌گردد و منافر با مزاج و مخالف با طبیعت نوعیه آن بوده و صحت، کیفیت وجودی‌ای است که برشی عارض می‌شود و با مزاج نوعی آن، موافق می‌باشد، لیک، اگر چه تمام صفت وجودی، و به معنای واجدیت اجزاء می‌باشد، ولی نقص صفتی عدمی و فقدان اجزائی است که شیء، شأنت و

قابلیت وجدان آن را داراست؛ بنابراین، تقابل صحت و فساد، تقابل ضدان، و تقابل تمام و نقص، تقابل عدم و ملکه است (همان ۳۴/۲، سبحانی ۴۱۰/۱).

این که در برخی از روایات و نیز در متون فقهی، صحت و تمام و همچنین فساد و نقصان، به جای یکدیگر به کار رفته‌اند، اگر در این باره، به وضع اصطلاح از سوی فقیهان، باورمند نگردیم، بی شک از باب تسامح و مجاز بوده است (سبحانی ۴۱۱/۱-۴۱۰)، هر چند که اکنون، دیگر می‌توان این گمانه را پذیرفتنی دانست که امروزه واژه‌های صحت و فساد در نزد دانشیان فقه و اصول از معنای لغوی خویش دور گردیده و در معانی جدید خود به سر حد حقیقت رسیده‌اند؛ این واقعیتی است که برخی از دانشیان اصول نیز به آن اذعان دارند (قدسی ۶۰۹/۱-۶۰۸) لذا به تبع، می‌توان گفت: اگر عرفی در این میان مطرح می‌گردد نه عرف عام لغوی بلکه عرف خاص فقیهان و دانشیان اصولی مدنظر می‌باشد.

#### اضافی یا واقعی بودن صحت و فساد

اینکه صحت و فساد، دو وصف اضافی هستند یا واقعی؟ در نزد دانشیان اصول، دو دیدگاه وجود دارد، البته اضافی بودن، به معنای مفاهیم متضائفه در بحث متقابلان منطبق و یا مقوله‌ی اضافه در بحث مقولات عشر نیست، بلکه مراد اوصاف نسبی و لحاظی، در برابر اوصاف واقعی می‌باشد. (مشکینی، ۲۸۷، خمینی ۳۰۶/۲)

۱- بسیاری از دانشیان اصول، صحت و فساد را دو وصف اضافی دانسته، برای اثبات سخن خود می‌گویند: به وضوح قابل مشاهده است که شیء واحد به ملاحظه‌ی حالات، اشخاص، آثار، انظار، اوامر و عناوین، گاه به صحت و دیگر گاه به فساد متصف می‌شود و این خود، دلیل اضافی و نسبی بودن صحت و فساد می‌باشد، زیرا این ویژگی امور نسبی است که چون از واقعیت و حقیقت خالی هستند، با لحاظ‌های مختلف، متغیر و متفاوت می‌گردند؛ بر خلاف امور حقیقی که ثابت و همیشگی هستند و با اختلاف حالات دچار تغییر و دگرگونی نمی‌شوند. (آخوند خراسانی ۲۸۷، ۳۶/۱، بروجردی، محمد تقی ۷۴/۱، کاظمی ۶۰/۱، واعظ ۱ ق ۱۳۲/۱، فیاض ۱۳۷/۱-۱۳۶، ۹/۵، بروجردی، سید حسین / ۲۵۴-۲۵۳، قدسی ۶۰۸/۱-۶۰۹، ملکی ۴۵۱/۵)

گروهی دیگر از دانشیان اصول، این دیدگاه را به شدت نقد می‌کنند. ایشان بر این سخن هستند که امر نسبی، در نسبی بودن خود ثبات دارد و نسبی بودن امر نسبی به معنای عدم آن

است و حال این که اضافی بودن صحت و فساد، فاقد دوام و همیشگی است؛ به دیگر سخن، اتصاف شی واحد به صحت و فساد، به لحاظ اختلاف حالات، همیشگی نیست؛ چه این که گاه عمل واحد به حَسَب تمام آثار و انظار، یا فقط صحیح است و یا فقط فاسد (فیروز آبادی، سید مرتضی ۱۴۱/۲-۱۴۰)؛

دو دیگر این که، اتصاف شیء واحد به صحت و فساد، به حسب اختلاف حالات، معیار واقعی برای نسبی بودن و فاقد واقعیت و حقیقت بودن صحت و فساد نیست، چه این که شیء واحد متصف به هر یک از صحت و فساد، بر حسب واقع، یا صحیح است و یا فاسد و لذا نمی توان فقدان واقعیت را ادعا کرد، بلکه واقعیت وجود دارد، لیک مطابقت و مخالفت با آن واقعیت است که محل بحث و اختلاف آراء و انظار است. (ملکی ۴۲۵/۵)

سه دیگر این که، اوصاف نسبی، موضوع واحدی را دارا هستند که صحت و فساد به حمل حقیقی نه مجازی، بر آن موضوع واحد حمل می شوند و حال این که در تمام موارد اتصاف به صحت و فساد، موضوع واحد، وجود ندارد، بنابراین، موارد مذکور، نه اوصاف اضافی بلکه از اوصاف واقعی وی باشند، که در آن ها موضوع صحت حقیقتاً غیر از موضوع فساد است. و سرانجام اینکه اگر صحت و فساد از امور نسبی به شمار آیند، این امر، در اتصاف طبائع خارجی، به صحت و فساد نیز باید صادق باشد و حال این که در طبائع خارجی چنین نیست و طبائع خارجی به حسب واقع، یا صحیح هستند و یا فاسد. بنابراین در امور اعتباری - همانند نماز - نیز چنین خواهد بود و نماز یا صحیح است و یا فاسد و اینکه نماز، گاه به صحت و گاه به فساد متصف می گردد، این اتصاف، به توصیف واقعی و به حمل شایع صناعی برای نماز خارجی نمی باشد. (خیمینی ۳۰۶-۳۰۷/۲)

۲- صحت و فساد از اوصاف حقیقی خارجی می باشند (همان)، چه این که متصف به این صفات، وجود خارجی است نه ماهیات و عناوین کلی ذهنی؛ این فرد خارجی است که به صحت و فساد متصف می شود. منشأ اثر، خارج است و اخذ عناوین کلی در موضوع ادله نیز بی شک اشاره به افراد واقعی در خارج است. (قدسی ۶۶۰/۱)

آن چه گفته ی این گروه را در تأیید خویش دارد، افزون بر دلیل مذکور، نقض و ناتوانی ادله ی اضافی بودن صحت و فساد می باشد.

### تقابل صحت و فساد

بررسی نوشته های دانشیان اصول و وجود دو منظر را درباره ی تقابل صحت و فساد گزارش

می‌دهد؛ برخی، تقابل صحت و فساد را نه به تقابل منطقی بلکه به مطلق تنافی و تخالف بین صحت و فساد تفسیر می‌کنند (علامه حلی ۲/ ۳۲۱، شیخ بهائی، ۳۰۷، خمینی، ۲/ ۳۰۹-۳۰۸) و در مقابل، بسیاری دیگر از دانشیان اصول این تقابل را تقابل منطقی می‌دانند؛ در نزد پیروان تقابل منطقی، چهار دیدگاه را می‌توان دید.

۱- از برخی اصولیان، تقابل تناقض بین صحت و فساد گزارش شده است؛ بدین دلیل که امر، مقتضی صحت و نقیض نهی است که خود، مقتضی فساد می‌باشد؛ بنابراین، صحت و فساد نقیضان خواهند بود؛ زیرا مقتضای نقیصان، نقیضان است (علامه حلی ۲/ ۳۱۸، شیخ بهائی ۳۰۶/ عاملی، ۹۸، میرزای قمی ۱/ ۳۷۱، اصفهانی، الفصول، ۱۴۲).

این دیدگاه که نشانه‌هایی از آن را در برخی از نوشته‌های واژه پژوهان زبان تازی نیز می‌توان رصد کرد (ابن منظور ۱۰/ ۲۶۱، بکائی، ۶۲۷)، اگر چه برخی از دانشیان اصول آن را به مطلق تنافی تفسیر کرده‌اند (شیخ بهائی، ۳۰۷)، لیک بسیاری از دانشیان اصول فقه شیعه، آن را به شدت به نقد کشیده‌اند؛ چه این که نقیض صحت، عدم صحت است و عدم صحت اعم از فساد می‌باشد. (همان / ۳۰۲، عاملی، ۹۸)

۲- شماری از دانشیان اصول تقابل صحت و فساد را تقابل ملکه و عدم می‌دانند (مشکینی ۱/ ۲۸۷، کاظمی ۲/ ۴۵۷، حکیم ۱/ ۶۱-۶۰، مظفر ۱/ ۳۰۸) بدین بیان که تقابل بین صحت و فساد از قبیل تقابل ایجاب و سلب نیست؛ زیرا تقابل ایجاب و سلب، به وجود و عدم اختصاص دارد و روشن است که صحت و فساد چنین نیستند، بلکه صدق صحت و فساد در خارج، به فرض محلی نیازمند است که قابلیت برای آن دو را داشته باشد و ظاهر این است که فساد بر خلاف صحت، امری عدمی است؛ چه این که اتصاف عبادت و غیر عبادت، به فساد، به علت مقتضیه در خارج، نیازمند نیست، بلکه در تحقق آن، انتفاء امور معتبر در صحت، کافی است؛ لذا تقابل بین صحت و فساد، تقابل ملکه و عدم می‌باشد. (خویی ۲/ ۳۸۸)

به نظر می‌رسد علت گرایش این دسته از دانشیان اصول به دیدگاه تقابل ملکه و عدم، تفسیر صحت و فساد، به تمامیت و نقصان می‌باشد؛ چه اینکه تقابل تمامیت و نقص، تقابل ملکه و عدم است. در ارتکاز عرفی، ناقص به آن غیر تامی گفته می‌شود، که شأنت تام بودن را داراست، ولی به جهت فقدان برخی از خصوصیات در خارج، بالفعل تمامیت ندارد. (طباطبائی ۱/ ۶۸-۴۱۱، ۴۱۰، ملکی ۲/ ۲۷، ۳۴، ۴۴۵/۵، ۴۴۷) و البته چنین پنداری نادرست است؛ زیرا گذشته از این که صحت و فساد به معنای تمامیت و نقص نبوده، فساد نیز چونان

صحت، امری وجودی است؛ لذا تقابل صحت و فساد بر خلاف تقابل تمامیت و نقص، تقابل تضاد است، نه تقابل ملکه و عدم.

۳- برخی از دانشیان اصول بر این باورند: که تقابل صحت و فساد، از گونه‌ی تقابل تضاد است. این دیدگاه را از برخی نوشته‌های دانشیان پیشین اصول نیز می‌توان دریافت (علم الهدی ۱۸۳/۱، شیخ توسی، ۲۶۱/۱، علامه حلی ۲/ ۳۲۱، عاملی/ ۹۶)، چنانکه برخی از واژه‌پژوهان زبان تازی نیز به آن گوشه‌ی چشمی دارند. (فیروز آبادی، محمد بن یعقوب ۱/ ۳۳۵، زبیدی ۱۶۴/۳)

همان‌گونه که مرتکز عرفی از فساد، امری وجودی است، فساد همانند صحت، وصف حقیقی خارجی است که وجود خارجی به آن متصف می‌گردد و منشأ انتزاع آن، امری وجودی است. بنابراین، بین صحت و فساد، تقابل تضاد وجود دارد؛ توضیح اینکه فاسد به چیزی گفته می‌شود که از مسیر طبیعی و مقتضای خاصیت نوعیه‌ی خویش خارج می‌گردد و بدیهی است که خروج، امری وجودی است؛ چنانکه صحیح به چیزی اطلاق می‌شود که بر مقتضای خاصیت و اثر نوعیه‌ی خویش باقی بوده و بسی روشن است که بقاء بر خاصیت و اثر نوعی، یک امر وجودی است و چون خروج از خاصیت نوعی و بقاء بر آن، دو امر وجودی غیر قابل اجماع هستند، لذا تقابل بین صحت و فساد، تقابل تضاد است. (خمینی ۲/ ۳۰۸-۳۱۳، سبحانی ۶۸/۱، ۴۱۰، ملکی ۲/ ۲۸، ۴۴۸/۵)

۴- بررسی برخی از نوشته‌های دانشیان معاصر اصول، تمایل به تفصیل بین امور تکوینی و امور اعتباری و مرکب شرعی را نشان می‌دهد؛ بدین گونه که تقابل صحت و فساد، در امور تکوینی، تقابل تضاد، و در امور اعتباری و مرکب شرعی، تقابل ملکه و عدم بوده؛ چه اینکه فساد در امور تکوینی امری وجودی است، ولی در امور مرکب شرعی - بر فرض پذیرش خروج واژه‌های صحت و فساد از معنای لغوی و عرفی خود به معنای تمامیت و نقص - امری عدمی به شمار می‌آید. (خمینی ۲/ ۳۰۸، سبحانی ۱/ ۴۱۱ - ۴۱۰)

البته این دیدگاه منوط به پذیرش وضع معنای جدید برای صحت و فساد است که هم با اتکاز عرفی ناهماهنگ است و هم نوع دانشیان اصول از پذیرش آن استنکاف دارند.

## معروض صحت و فساد

از آنجا که صحت و فساد از اوصاف حقیقی خارجی و از لوازم وجود خارجی و

محمولات مترتب بر وجود شیء به شمار می‌آیند، لذا موصوف و معروضِ صحت و فساد نیز نفس عمل و فرد خارجی خواهد بود و نه ماهیات ذهنی و عناوین کلی. (کاظمی ۴۵۸/۲ - ۴۵۷، خویی ۳۹۱/۲، حکیم ۴۳۱/۱، بروجردی، سید حسین / ۲۵۳ - ۲۵۲، سبحانی ۶۸/۱، قدسی ۶۱۰ / ۱)

پیر هویداست، در بحث از معروض و موصوف صحت و فساد، اموری محل بحث و نظرند که دارای اثر شرعی هستند. امور بسیط دارای اثر شرعی - همانند اتلاف مال غیر دارای اثر ضیمان - معروض صحت و فساد نبوده و تنها به وجود و عدم متصف می‌گردند؛ چه اینکه فساد شیء به اعتبار عدم ترتب اثر، به جهت فقدان برخی از اجزاء و شرائط معتبر در شیء است که این تنها در امور مرکب قابل تصور است. بسائط، اگر موجود شوند، بی‌تردید، همواره و همیشه صحیح به شمار می‌آیند.

البته، هر مرکب دارای حکم شرعی نیز به صحت و فساد متصف نمی‌شود. موضوعات تکالیف با وجود این که مرکب هستند، همانند امور بسیط، تنها به وجود و عدم، و نه صحت و فساد، متصف می‌شوند؛ زیرا در نفس تکلیف تأثیری ندارند.

بنابراین، امر مرکب قابل اتصاف به صحت و فساد در عبادات، فقط متعلقات احکام، و در معاملات، اعم از عقد، ایقاع و مشابه این دو - همانند تطهیر و تزکیه - می‌باشد؛ چه اینکه امور مذکور، به جهت اشتغال و یا فقدان شرائط معتبر، و در نتیجه، ترتیب و عدم ترتیب اثر مطلوب، به صحت و فساد متصف می‌گردند. (کاظمی ۴۵۸/۲ - ۴۵۷، کلانتری ۳۴ / ۱، خویی ۳۹۰/۲ - ۳۸۸، هاشمی، سید علی ۱۶۹-۱۷۰ / ۱، واعظ ۱ ق ۱۳۲/۱، فیاض ۱۳۶ / ۱، ۸-۹ / ۵، بروجردی، سید حسین، ۲۵۴-۲۵۵، قدسی ۶۰۸/۱-۶۰۷)

به نظر می‌رسد اینکه بسیاری از دانشیان اصول، معروض صحت و فساد را به مرکبات دارای اثر شرعی محصور داشته‌اند، به تأثیر از تفسیر صحت و فساد، به تمامیت و نقصان و نیز اضافی دانستن این دو وصف می‌باشد و حال اینکه صحت و فساد، نه به معنای تمامیت و نقصان و نه از اوصاف اضافی بوده و امر بسیط، همان‌گونه که به اعتبار لحاظ درجات، قابلیت اتصاف به تمامیت و نقصان را داراست، می‌تواند معروض صحت و فساد قرار گیرد؛ چه افزون بر این که عرف، توصیف امر بسیط را به صحت و فساد، نادرست و ناروا نمی‌بیند (هاشمی، سید محمود ۱۸۹ / ۱، سبحانی ۶۹/۱)، ماهیات اعتباری که به صحت و فساد نیز متصف می‌گردند، خود در وعاء اعتبار، دارای وحدت و هیأت اتصالی هستند و شارع نیز با این

ماهیات اعتباری چونان امری واحد، و نه مرکب، برخورد کرده است؛ مثلاً: اینکه گفته می‌شود فلان چیز قاطع نماز است، خود مؤیدی بر حقیقت مذکور است؛ چه این که قطع، در جایی قابل تصور است که شیء دارای وحدت اتصالی بوده و امر دیگری، این وحدت اتصالی را از بین می‌برد. (سبحانی، ۶۹/۱، ملکی ۲/ ۳۲-۳۱)

### گونه های صحت و فساد

بررسی پاره ای از نوشته های اصولی، وجود گونه‌هایی را برای صحت، و به تبع آن برای فساد، گزارش می‌دهد؛ هر چند که بعضی از دانشیان اصول، برخی از این گونه‌ها را به جهت مغایرت ظاهری با حقیقی بودن دو وصف صحت و فساد، مورد تردید قرار داده‌اند. (خمینی ۳۰۹/۲)

#### ۱- صحت فعلی، صحت شأنی

صحت منتزع در پی فراغ از عمل و تحقق فرد خارجی و ترتب کامل اثر مدنظر را صحت فعلیه گویند. بی شک، در چنین صورتی، فعل و فرد خارجی بالفعل صحیح است. صحت منتزع حین اشتغال عمل و تحقق فرد خارجی و پیش از ترتب کامل اثر را صحت شأنی و تأهلیه گویند. در چنین موردی شیء، تنها، قابلیت اتصاف به صحت را داراست. (همان، ۳۰۷)

#### ۲- صحت شرعی، صحت عرفی

در اتصاف شیء به صحت و فساد، به جهت ترتب و عدم ترتب اثر، چنانچه اثر شرعی مدنظر باشد، به آن، صحت و فساد شرعی گویند و اگر اثر در نزد عرف و عقلاء منظور باشد، به آن صحت و فساد عرفی اطلاق می‌گردد. (همان، ۳۰۹).

#### ۵- صحت واقعی، صحت ظاهری

اتصاف را به صحت، در مرحله‌ی واقع، به اعتبار امر واقعی و به جهت انطباق مآتی به، با مأمور به واقعی، صحت واقعی نامند؛ چنان که اتصاف شیء را به صحت، در مرحله‌ی ظاهر، به اعتبار امر ظاهری و به جهت انطباق مآتی به با مأمور به ظاهری، صحت ظاهری گویند.

### ب ( حکم شناسی

در اینکه صحت و فساد، دو امر واقعی، یا انتزاعی یا جعلی به شمار می‌آیند، در بین

دانشیان اصول، اختلاف نظر وجود دارد. در بررسی نوشته های اصولی چهار دیدگاه مشاهده می شود.

### ۱- واقعی و عقلی بودن صحت و فساد

گروهی از دانشیان اصول، باور دارند که صحت و فساد در عبادات و معاملات، حکم عقل است. چه، اینکه صحت و فساد از اوصاف فرد موجود خارجی بوده و این عقل است که با ملاحظه‌ی مطابقت مآتی به، با مأمور به، و مطابقت آن چه در خارج واقع شده با آنچه که شارع سبب مؤثر می‌داند، به صحت، و در غیر این صورت، به فساد حکم می‌کند. (حکیم ۴۳۱/۱، اصفهانی، نه‌ایة الدرایة ۲/ ۳۸۹، سبحانی ۴۱۲/۱ - ۴۱۱، ملکی ۴۶۲/۵) چنانکه با ملاحظه‌ی ترتب و عدم ترتب اثر، در معنای صحت و فساد و اینکه اثر ملحوظ نیز مصلحت و مفسده است، صحت و فساد دو امر واقعی خواهند بود، که دست جعل به آنها نمی‌رسد؛ زیرا مصالح و مفاسد از امور واقعی است. (قدسی، ۶۰/۱، بروجردی، محمد تقی ۷۷/۱).

### ۲- جعلی بودن صحت و فساد

برخی از دانشیان اصول، صحت و فساد را از احکام وضعی جعلی شمرده و برای اثبات سخن خویش به دلایل زیر دست می‌یازند.

۱- شرعی بودن حکم، به بیان آن از سوی شارع منوط است و بیان حکم شرعی، وظیفه‌ی شارع است. بنابراین، حکم به ترتب آثار، سبب شرعی همچون صحت و فساد نیز وظیفه‌ی شارع است.

در نقد دلیل مذکور گفته شده است: اولاً، مدار شرعی بودن، نه بر بیان صرف، بلکه بر بیان انشائی وابسته می‌باشد؛ زیرا در غیر این صورت بیان مذکور، تنها اخبار از چیزی است که در عالم واقع و خارج، ثبوت و تحقق دارد. بسی روشن است که در اخبار، جعلی نیست؛ ثانیاً، بر فرض این که بیان حکم شرعی، وظیفه‌ی شارع باشد، بیان صحت و فساد، وظیفه‌ی شارع نیست؛ زیرا وظیفه‌ی شارع، اخبار و اعلام ترتب آثار مخترعه و غیر مخترعه بر افعال عبادی و معاملی می‌باشد؛ اما بیان ترتب و عدم ترتب اثر شرعی بر فعل خارجی، وظیفه شارع نیست. (کلانتری ۱/ ۷۳۹)

نقد مذکور خود با این سخن رو به روست که: اولاً، اخبار در مقام انشاء، امری غیر متداول نیست، و ثانیاً، چگونه می‌توان آثار را بر عناوین کلی و ماهیات ذهنی فاقد وجود خارجی مترتب کرد؟



۲- معیار صحت و فساد، مطابقت و عدم مطابقت مآتی به با مأمور به است، که این مطابقت، خود عین نسبت و ربط بین آن دو بوده و لذا در سنخ وجود خویش نیز از سنخ وجود آن دو تبعیت می‌کند و از آنجا که مأمور به، امری مجعول می‌باشد؛ لذا صحت و فساد نیز مجعول خواهند بود. اعتباری پنداشتن یکی از دو طرف، اعتباری بودن نسبت مذکور و القام وجود رابط خارجی، به امر غیر موجود خارجی را باعث می‌گردد که خود امری محال است. (طباطبائی ۱/ ۱۴۸، ۱۵۰)

البته باید توجه داشت که مجعول شرعی در عبادات، تنها، ایجاب فعل، و در معاملات، فقط، تسبب عمل برای اثر منظور می‌باشد و نه فعل و عمل و اثر. (کلانتری ۱/ ۸۳۷)

### ۳- انتزاعی بودن صحت و فساد

گروهی از دانشیان اصول، بر این سخن هستند که صحت و فساد هر کجا باشند مطلقاً چه در عبادات و معاملات و چه در اوامر واقعی، ثانوی و ظاهری از انتزاعیات شمرده می‌شوند؛ چه اینکه در عبادات، از نفس انطباق مآتی به بر مأمور به، و در معاملات، از مطابقت و عدم مطابقت آنچه که در خارج واقع شده، با آن چه شارع سبب مؤثر می‌داند، صحت و فساد انتزاع می‌شود و انطباق و عدم انطباق و مطابقت و تطابق نداشتن نیز دایر مدار واقع خارجی و امری قهری و تکوینی است. (همان ۱/ ۸۳۷، کاظمی ۲/ ۴۶۱ - ۴۶۰، فیاض ۵/ ۱۰-۹، اصفهانی، نه‌ایة الدرایة ۲/ ۳۸۷)

در مقام نقد، گفته شده که دیدگاه مذکور، بر این نکته استوار است که معاملات همانند عبادات، متعلقات امضانات شرعی هستند و لذا از انطباق و انطباق نداشتن، صحت و فساد، انتزاع می‌شود و حال این که معاملات، موضوعات امضانات شرعی هستند. بنابراین، بسی هویداست که جمع بین انتزاعی بودن صحت و فساد در معاملات، و نسبت موضوع و حکم بین عمل معاملی و آثار وضعی آن، جمع بین متناقضان است. (فیاض ۵/ ۱۳-۱۲)

### ۴- تفصیل

در بین پیروان دیدگاه تفصیل، گرایش‌های متعددی دیده می‌شود که به عمده‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- برخی از دانشیان اصول، با لحاظ ترتب و عدم ترتب اثر در معنای صحت و فساد، این تفصیل را ارائه می‌دهند که در عبادات، اگر اثر ملحوظ، سقوط تکلیف مراد باشد، در این

صورت، صحت و فساد، نسبت به اوامر واقعی، از امور انتزاعی به شمار می‌آیند؛ چه اینکه صحت و فساد، از مطابقت و تطبیق نداشتن مآتی<sup>۲</sup> به با مأمور<sup>۳</sup> به انتزاع می‌شوند، اما نسبت به اوامر ظاهری، از امور مجعول اعتباری‌اند؛ زیرا در چنین حالتی، صحت و فساد، چیزی جز جعل و عدم جعل اجزاء از سوی شارع برای اوامر ظاهری نمی‌باشد.

اما در معاملات، اگر از اثر، مفسده و مصلحت مراد باشد، بلا اشکال، صحت و فساد از امور واقعی هستند و اگر از اثر، اثر مترتب بر عقود و ایقاعات همچون ملکیت و زوجیت مراد باشد، بی شک صحت و فساد از امور مجعول شرعی شمار می‌گردند؛ زیرا این آثار از سوی شارع یا عقلاء، پس از اجرای عقد جعل می‌شوند. (قدسی، ۱/۶۱۰)

۲- بعضی از اصولیان، به این تفصیل گرویده‌اند که چون صحت و فساد، از ترتب و عدم ترتب اثر انتزاع می‌شود و از آنجا که ترتب آثار عبادت بر عبادت، امری تکوینی است که به جهت وابستگی به انطباق و عدم انطباق موجود خارجی، دست جعل به آن نمی‌رسد، لذا صحت و فساد در عبادات از امور انتزاعی تکوینی و جعل نشدنی تشریحی می‌باشند؛ اما در معاملات چون ترتب آثار معاملات بر معاملات، به جعل و امضای شارع وابسته است، بنابراین، صحت و فساد، در معاملات از امور جعلی هستند. (خویی ۲/۳۹۱، فیاض ۸/۵-۷، ۱۱-۱۰)

از آنچه که پیش از این در نقد انتزاعی و جعلی بودن صحت و فساد بیان شد، وضعیت این دو تفصیل نیز آشکار است.

۳- برخی از دانشیان اصول این تفصیل را در پندار خویش دارند که چون صحت و فساد، در عبادات، از مطابقت و عدم مطابقت مآتی<sup>۲</sup> به با مأمور<sup>۳</sup> به انتزاع می‌شوند، لذا از امور عقلی شمرده می‌شوند، اما در معاملات چون ترتب اثر در هر معامله ای به جعل و امضای شارع وابسته است، لذا صحت و فساد از امور جعلی شرعی‌اند. (اصفهانی، الفصول الغرویه، ۱۴۰)

با توجه به مطالبی که پیش از این در نقد جعلی بودن صحت و فساد بیان گردید، در برابر تفصیل مذکور، این التفات کافی است که معاملات، در مقام جعل و امضاء، به صحت و فساد متصف نمی‌گردند، اتصاف به صحت و فساد، به هنگام امتثال، در مقام انطباق و خارج است. مجعول در معاملات، ترتب اثر مطلوب به هنگام تحقق سبب آن می‌باشد و معاملات کلیه، امضای شارع هستند و آن چیزی که به صحت و فساد، متصف می‌شود، فرد خارجی عمل معاملی، از جهت انطباق و عدم انطباق می‌باشد و بسی بدیهی است که انطباق و عدم انطباق، خود از امور غیر قابل جعل شرعی است. (کاظمی ۲/۴۶۱، فیاض ۱۰/۵).

۴- بعضی از دانشیان اصول، پس از بخش کردن هر یک از عبادات و معاملات به دو دسته- ی کلی و مشخص، از این تفصیل سخن می‌رانند که در عبادات کلی، در اتیان مأمور به امر واقعی، صحت از احکام عقلی دانسته می‌شود؛ چنانکه در اتیان مأمور به امر اضطراری و ظاهری، اگر اتیان، به تمام غرض اصلی امر واقعی، وافی باشد؛ چه اینکه در صورت چنین اتیانی، ثبوت اعاده و تکلیف، معقول نیست، اما اگر اتیان به امر اضطراری و ظاهری، به تمام غرض، وافی نباشد، صحت از احکام مجعول شرعی است؛ زیرا حکم به سقوط اعاده و تکلیف، از باب تخفیف و منت بر بندگان است.

در معاملات کلی، از آنجا که ترتب اثر بر معامله، به جعل و امضای شارع وابسته است، لذا صحت و فساد مجعول شرعی اند.

لیک در عبادات و معاملات شخصی، از آنجا که معیار صحت و فساد، انطباق و عدم انطباق عمل عبادی و معاملی خارجی با حکم کلی و معامله کلی مجعول شرعی می‌باشد، لذا صحت و فساد، از امور عقلی به شمار می‌آیند. (آخوند / ۱ - ۲۹۰ - ۲۸۸، حکیم / ۱ - ۴۳۰ - ۴۲۹)

این تفصیل، نقد دیگر دانشیان اصول را به شدت به خود معطوف داشته است از آن جمله اینکه:

۱- شارعی که در عبادات کلی، بنا بر اجزا در اوامر اضطراری و ظاهری، به سقوط اعاده و قضا حکم می‌کند، همو بنفسه در عبادات شخصی، به مسقطیت، حکم می‌کند و همچنین است در معاملات؛ بنابراین، تفصیل و تفاوت مذکور، توجیهی نخواهد داشت. (فیروز آبادی، سید مرتضی / ۲ - ۱۴۳)

۲- اگر معنای صحت در نزد همگان، واحد، و اختلاف، تنها در تعبیر باشد آن گونه که بسیاری، از جمله ارائه‌دهندگان تفصیل مورد سخن به آن باور دارند، تفاوت بین عبادات و معاملات بی معنا خواهد بود و باید صحت و فساد در هر دوی این‌ها از امور عقلی شمرده شود. (همان / ۱۴۴ - ۱۴۳)

۳- آنچه که در عبادات، امضای شرعی به آن تعلق می‌گیرد، کلی طبیعی مأمور به است، چنانکه سببیت، همان چیزی است که در معاملات مورد جعل و امضای شارع می‌باشد، که البته هیچ‌یک نیز به صحت و فساد متصف نمی‌گردند؛ چه، اینکه صحت و فساد از عوارض وجود می‌باشند و چیزی جز موجود خارجی، به آن متصف نمی‌گردد؛ بنابراین، در صحت و فساد، مسأله‌ی وجود، تشخیص و فردیت مطرح است و همین امر، کاشف از این است که صحت و

فساد، از دایره‌ی جعلِ شارع بیرون است؛ زیرا احکامی که شارع جعل می‌کند، در محدوده‌ی کلیات و ماهیات و عناوین است. (اصفهانی، نه‌ایة الدراية ۲/ ۳۸۹، سبحانی ۱/ ۴۱۲-۱۴۴، هاشمی، سید علی ۱/ ۱۷۱-۱۷۰، ملکی ۵/ ۴۵۶، ۴۶۰)

۵- دسته‌ای از اصولیان، بدون اینکه هیچ‌گونه تفاوتی بین عبادات و معاملات قائل شوند، به تفصیل بین حکم ظاهری و حکم واقعی گرویده‌اند و صحت واقعی را امری انتزاعی و صحت ظاهری را امری جعلی می‌دانند؛ بدین بیان و استدلال که صحت و فساد در هر صورت و همواره از اوصاف فرد خارجی‌اند. صحت و فساد واقعی، در عبادات، عبارتند: از مطابقت و عدم مطابقت فرد مأتی به با کلی طبیعی مأمور به، و در معاملات، عبارتند: از مطابقت و عدم مطابقت فرد خارجی با کلی طبیعی عمل معاملی‌ای که موضوع امضاء و اثر شرعی است؛ بنابراین، صحت و فساد واقعی چه در عبادات و چه در معاملات نه از امور جعلی، بلکه از امور انتزاعی هستند، که از مطابقت و عدم مطابقت انتزاع می‌شوند و بسی آشکار است که مطابقت و مطابقت نداشتن، از امور تکوینی غیر قابل جعل است.

صحت و فساد ظاهری نیز از اوصاف فرد خارجی هستند جز این که موضوع این دو، فردی است که در خصوص انطباق و انطباق نداشتن او شک وجود دارد و شارع، به انطباق و یا عدم انطباق، و به ترتب و یا عدم ترتب اثر، حکم می‌کند؛ بنابراین، صحت و فساد ظاهری، مجعول شارع می‌باشند. (کازمی ۲/ ۴۶۱ - ۴۶۰، خویی ۲/ ۳۹۳-۳۹۱، هاشمی، سید علی ۱۷۱/۱ - ۱۷۰، واعظ ۱ ق ۲ / ۲۴۵ - ۲۴۴، فیاض ۵/ ۱۰-۹)

توجه به آنچه درباره‌ی دیگر تفصیل‌ها گفته شد، بی‌نیازی از اظهار نظر را درباره‌ی تفصیل مذکور، فرا روی قرار می‌دهد.

درنگ در مطالب مذکور، آشکار می‌سازد که مطالب نوشتار حاضر، دارای حیثیت ماهیتی مفهومی و نظری است و نه کاربردی؛ لذا بیان آثار و نتایج فقهی بحث، از حوصله‌ی نوشتار حاضر خارج، و به تدوین مقاله‌ای دیگر نیازمند است.

اگر چه از لابه‌لای مطالب بیان شده، برخی از گمانه‌ها و زمینه‌های امکانی کاربرد بحث هویدا است، لیک، برای نمونه، می‌توان به این نکته اشاره داشت که اگر صحت، به تمامیت و واجد اجزاء و شرائط بودن، تفسیر گردد، به هنگام بروز شک، به اصل عملی براءت یا احتیاط مراجعه می‌شود، ولی اگر صحت، به ترتب اثر تفسیر گردد به هنگام بروز شک، اصل عدم، جاری است.

### نتیجه گیری

بررسی گفته‌ها، دیدگاه‌ها و استدلال‌های دانشیان اصول درباره‌ی صحت و فساد، نشان می‌دهد که بر خلاف ادعای بسیاری از اصولیان، توافق و تسالمی بر معنای واحدی برای صحت و فساد وجود ندارد و دانش اصول آرام آرام در مسیر وضع معنایی غیر از معنای لغوی، برای صحت و فساد گام می‌پوید.

صحت و فساد، دو وصف حقیقی‌اند که تقابل آن‌ها، تقابل تضاد می‌باشد و هر امر دارای اثر شرعی، اعم از مرکب و بسیط می‌تواند معروض آن‌ها قرار گیرد. با توجه به دیدگاه‌های متفاوت درباره‌ی جعلی، انتزاعی، واقعی بودن صحت و فساد و تفصیل‌های مطرح شده، به نظر می‌رسد که صحت و فساد، دو حکم عقلی واقعی هستند.

### منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، تهران، اسلامیه، هفتم، ۱۳۶۸
- ابن زهره، سید حمزة بن علی، *غنیة النزوع*، ابراهیم بهادری، قم، مؤسسه الامام الصادق، الاولی، ۱۴۱۸ق
- ابن فارس، ابوالحسین احمد، *معجم مقاییس اللغة*، عبدالسلام هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، الاولی، ۱۴۰۴ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، امین محمد عبدالوهاب، محمد صادق العبیدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، الاولی، ۱۴۱۶ق
- اصفهان‌ی، محمد حسین، *الفصول الغرویة*، قم، داراحیاء العلوم الاسلامیة، الاولی، ۱۴۰۴ق
- اصفهان‌ی، محمد حسین، *نهایة الدراییة*، بیروت، مؤسسه آل‌البتیت (ع)، الثانیة، ۱۴۲۹ق
- بروجردی، سیدحسین، *نهایة الاصول*، حسینعلی منتظری، قم، مکتبه المصطفوی، الاولی، ۱۳۷۵ق
- بروجردی، محمد تقی، *نهایة الافکار*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الاولی، ۱۴۰۵ق
- بکائی، محمد حسن، *ترتیب کتاب العین*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الاولی، ۱۴۱۴ق
- حائری، عبدالکریم، *دررالعوائد*، محمد مؤمن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، السادسة، ۱۴۱۸ق
- حکیم، سید محسن، *حقائق الاصول*، قم، مکتبه بصیرتی، الخامسة، ۱۴۰۸ق
- خمینی، سید مصطفی، *تحریرات فی الاصول*، سید محمد سجادی، حبیب الله عظیمی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۳۷۲
- خویی، سید ابوالقاسم، *اجود التقریرات*، قم، مصطفوی، الثانیة، ۱۳۶۸
- رشتی، حبیب الله، *بدائع الافکار*، قم، الاولی، مؤسسه آل‌البتیت (ع)، بی‌تا.
- زیبیدی، سید محمد مرتضی، *تاج العروس*، علی شیری، بیروت، دارالفکر، الاولی، ۱۴۱۴ق

- سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الاولی، ١٤٠٥ق
- شیخ بهائی، محمد بن حسین، زیادة الاصول، سید علی جبار گلباغی، قم، دارالبشیر، الاولی، ١٤٢٥ق
- شیخ توسی، محمد بن حسن، العادة فی اصول الفقه، محمد رضا انصاری، قم، الاولی، ١٤١٧ق
- طباطبائی، سید محمد حسین، حاشیة الکفایة، الاولی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، نشر کتاب، بی جا، بی تا.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، سید احمد حسینی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، الثانية، ١٣٦٧
- فاضل تونی، عبدالله بن محمد، الوافیة، سید محمد حسین رضوی کشمیری، قم، مجمع الفکر اسلامی، الثانية، ١٤١٥ق
- فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه، قم، دارالهادی، الثانية، ١٤١٠ق
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بیروت، مؤسسة العربية، الاولی، بی تا.
- فیروز آبادی، سید مرتضی، عناية الاصول، قم، فیروز آبادی، السادسة، ١٤١٠ق
- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، قاهره، مطبعة الامیریة، الاولی، ١٩٢٨م
- قدسی، احمد، انوار الاصول، قم، انتشارات نسل جوان، الثانية، ١٤١٦ق
- قمی، ابوالقاسم بن محمد، القوانین المحکمة، سید رضا حسین صبح، قم، مؤسسة السيدة المعصومة، الاولی، ١٤٣٠ق
- عاملی، حسن بن زین الدین، معالم الدین، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الاولی، بی تا
- عراقی، ضیاء الدین، مقالات الاصول، محسن العراقی، سید منذر الحکیم، قم، مجمع الفکر الاسلامی، الاولی، ١٤١٤ق
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، نهاية الوصول الی علم الاصول، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، الاولی، ١٤٣١ق
- علم الهدی، سید مرتضی علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعة، ابوالقاسم گرجی، تهران، دانشگاه تهران، اول، ١٣٦٣
- کاظمی خراسانی، محمد علی، فوائد الاصول، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، الاولی، ١٤٠٤ق
- کلاتتری، ابوالقاسم، مطارح الانظار، قم، مجمع الفکر الاسلامی، الاولی، ١٤٢٥ق
- مشکینی، ابوالحسن، حاشیة الکفایة، تهران، اسلامیه، هفتم، ١٣٦٨
- مصطفی، ابراهیم، احمد حسن الزیات، حامد عبدالقادر، محمد علی النجار، المعجم الوسیط، استانبول، المكتبة الاسلامیه، الاولی، بی تا.
- مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، قم، نشر دانش اسلامی، الاولی، ١٤٠٥ق
- ملکی، محمود، سعید ملکی، اصول فقه شیعه، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، اول، ١٣٨١
- واعظ حسینی بهسودی، سید محمد سرور، مصباح الاصول، قم، مكتبة الداوری، الاولی، ١٤٢٢ق
- وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، الفوائد الحائریة، قم، الاولی، مجمع الفکر الاسلامی، ١٤١٥ق
- هاشمی شاهرودی، سید علی، دراسات فی علم الاصول، قم، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی، الاولی، ١٤١٩ق.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، بحوث فی علم الاصول، قم، مجمع علمی للشهید الصدر، الثانية، ١٤٠٥ق